

سکولاریزاسیون پهلوی؛ از رویای تجدد تا تثبیت اقتدارگرایی
زهر احمدی^۱؛ محمد رسول آهنگران^۲؛ حسین رضائی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۳

چکیده:

سکولاریزاسیون در ایران از جمله سیاست‌هایی بود که در سایه سار مدرنیته به دغدغه اصلی رضاشاه تبدیل شد و بر همین اساس در دستور کار دولت پهلوی اول قرار گرفت. اقداماتی از جمله کاهش قدرت روحانیت، حذف شعائر مذهبی، کشف حجاب اجباری، ایجاد نظام حقوقی و قضایی نوین، تأسیس نهادهای نوین، تحول در سیستم آموزشی و... همگی با هدف حذف نقش نهاد مذهب در جامعه ایران محقق شد. اما پرسش قابل طرح اینکه، اقدامات صورت گرفته با هدف سکولارسازی جامعه ایران بود و یا با هدف تثبیت اقتدارگرایی؟ چرا که دولت سکولار به دنبال حذف دین یا اعطای برتری به دین خاصی نیست، بلکه با حفظ بی‌طرفی خود ضامن آزادی مذهبی پیروان ادیان و مذاهب است. دشمنی رضاشاه با نهادها و مظاهر دینی با هدف حذف قدرت رقیب، بیانگر آن است که سکولاریسم در این عصر حربه‌ای در يد قدرت بلامنازع دولت برای نیل تثبیت اقتدار، استبداد و ایدئولوژی مورد نظر خود بوده است.

در این میان مطالعه سکولاریسم ایرانی و روند شکل‌گیری آن، سیاست‌های رضاشاه در تحقق پروژه سکولاریزاسیون و تأثیر وجایگاه اندیشه شیعی در جامعه ایرانی، در بررسی علل ناکامی رویای سکولاریزاسیون پهلوی اول در ایران مورد توجه خواهد بود.

واژگان اصلی: سکولاریسم، پهلوی اول، دین، روحانیت، رضاشاه، سکولاریزاسیون.

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

ahangaran@ut.ac.ir

۲. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه پیام نور قم، قم، ایران.

مقدمه

در برهه‌ای سیاه از تاریخ این سرزمین که از لحاظ سیاسی کشور درگیر هرج و مرج بود و از لحاظ اجتماعی و فرهنگی نه تنها هیچ فهمی از ساختار جامعه مدنی در ایران وجود نداشت، بلکه با دوگانه رعیت و پادشاه مواجه بودیم. روشنفکرانی از ایران به اروپا سفر کردند و با مظاهر نظم و پیشرفت مواجه شدند. غافل از اینکه جوامع پیش‌گفته، با گذار از چه بحرانی و با چه اقداماتی در ساحت نظر، دست به تحول در عرصه عمل زدند. بنابراین با هیجان ناشی از احساسات ایران دوستی و میل به ترقی، اقدام به تقلید از دستاوردهای مدرن غرب کردند. افراط در تقلید منجر به آن شد که تجدید طلبان سر از پا نشناخته و تا آنجا پیش روند که به هر قیمت، محصولات تجدید غربی را با اسلام پیوند زده و به اسلام‌سازی روی آورند. بنابراین در تاریخ ایران مقارن با ایام آشنایی با مظاهر غربی، با بحران مواجه با تجدید روبه‌رو هستیم.

غالب پیشگامان تجدید طلب در رویکرد خود به تجدید غربی، دلبستگی فراوانی برای اخذ پیشرفت و ترقی و انتقال آن به جامعه‌ی ایران نشان دادند. اما نتوانستند به کانون‌های فکری و سازنده‌ی آن پیشرفت‌ها راه یابند. بنابراین به جای یادگیری راه تولید تجدید، به مصرف محصولات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب بسنده کردند. افراط در شیفتگی غالب پیشگامان تجدیدطلبی در عصر قاجاریه و مشروطیت و بعدها در پهلوی اول، فرصت شناخت نقادانه و خلاقیت فکری را از آنان سلب کرد.

به طور مثال، غالب تجدیدطلبان به رغم درست بودن بسیاری از انتقادات آنان از سنت، در مخالفت و ستیزه با سنت‌ها، متفاوت از همتایان غربی خود، که با نقد سنت‌ها از جنبه مثبت و کارآمد آنان بهره‌گرفتند، برضد هر آنچه که نام سنت داشت، بنام تجدید شوریدند؛ و در واقع تمایلات تجدید طلبی خود را در نتیجه پاره‌ای مطلق‌انگاری‌ها و افراطی‌گری‌ها در مسیر گسست کامل از فرهنگ، جامعه و تاریخ ایران به کار گرفتند. درحالی‌که رنسانس غربی با وجود جنبه‌های ضد سنتی در آن، در واقع تلاش نوگرایانه‌ی خود را نه بر پایه‌ی نفی مطلق سنت‌ها، که بر شالوده‌ی نقد سنت‌ها و بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت سنت‌ها و احیا و کارآمدتر کردن آن دستاوردها برای تناسب با نیازها و مقتضیات جدید و نیز استفاده از آن‌ها در غنی‌سازی عناصر جدید فرهنگی و تمدنی جوامع غربی بنا نهاده شد (آجدانی، ۱۳۹۹: ۱۸۵).

علاوه بر این متأسفانه در حیات سیاسی ایران حتی شناخت درستی از مفهوم مدرنیته و مدرن‌سازی وجود نداشته است. چرا که مدرن‌سازی در ماهیت و اصل خود مستلزم وجود یک نظم سنتی است

که باید تغییر کند. مدرن‌سازی عبارت است تأثیر نو در کهنه، نه ریشه‌کن کردن کهنه و نشانیدن نو بجای آن. بنابراین مدرن‌سازی لزوماً به مدرنیته نمی‌انجامد. مقصود از مدرن‌شدن یا مدرن‌سازی این است که چیزی کهنه به صورت مدرن درآید (فولادوند، ۱۳۸۵: ۳۱). بنابراین چنانچه پیش‌تر اشاره شد، تجددطلبان ایرانی و شخص رضاشاه بنام مدرنیزاسیون به دنبال حذف سنت‌ها و ریشه‌ها بودند. و این امر بیانگر آن است که بخشی از بحران تجددطلبی در ایران به فهم همین مفاهیم ابتدایی که لازمه تحقق تجدد است، تعلق دارد.

۱. پهلوی اول در تکاپوی آرمان سکولاریزاسیون یا تثبیت اقتدارگرایی

سکولاریسم در ایران از جمله سیاست‌هایی بود که اندکی پس از تاج‌گذاری رضاشاه در سال ۱۹۲۵ ذیل مدرنیزاسیون تثبیت شد. رضاشاه در همین راستا به جدال علنی با مظاهر مذهبی پرداخت. در این مسیر پس از سفر به ترکیه با هیجان و تعجیل فراوان به کشف حجاب اجباری روی آورد. و با حذف روحانیت از عرصه سیاسی بدنال‌رها سازی امور سیاسی از حضور متولیان نهادهای دینی شد. این سیاست رضاشاه، مورد انتقاد سنت‌گرایان مذهبی بود و او از سوی ناظران خارجی به‌عنوان فردی مستبد شناخته می‌شد، اما قصد داشت ایران را سکولاریزه کند و نفوذ روحانیت شیعه بر حکومت و جامعه را از بین ببرد. در طول سلطنت او اولین نمونه‌های افراط‌گرایی در ایران به عنوان واکنشی متقابل علیه سیاست‌های سکولاریستی او ظاهر شد. به‌عنوان مثال، سیاستمداران و نویسندگان سکولاریست مانند احمد کسروی ترور شدند. پس از آنکه رضاشاه با حمله انگلستان و شوروی به ایران توسط نیروهای انگلیسی و روسی، خلع و به تبعید فرستاده شد، سیاست سکولاریزاسیون که او پیگیری می‌کرد با کیفیت مورد نظر رضاشاه در ایران به پایان رسید. از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳، سیاست دموکراسی به ایران بازگردانده شد و روحانیون شیعه به دلیل پایگاه مردمی که در مناطق روستایی ایران مرکزی و قشر فقیر شهری داشتند، توانستند به سطح قدرت و نفوذ قبلی خود بازگردند. سال‌های سلطنت رضاشاه دوران پی‌ریزی یک نظام جدید در ایران همراه با «سکولاریسم» بود. وی پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴، با ایجاد و تقویت ۳ پایه‌ی نگهدارنده‌اش (ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار) برای تثبیت قدرت خود گام برداشت.

برای نخستین بار پس از حکومت صفویان، دولت می‌توانست به واسطه‌ی ۳ ابزار مناسب، نهادهای حکومتی، قانون و زور و سلطه در جامعه را کنترل کند. رضاشاه هم می‌توانست پس از تحکیم قدرت خود، برنامه‌ی بلندپروازانه‌ی اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز کند. وی بیشتر

نوآوری‌هایی را که در سده‌های گذشته، اصلاح‌گرانی مانند «شاهزاده عباس میرزا»، «امیرکبیر»، «سپهسالار» و روشنفکران انقلاب مشروطه پیشنهاد کرده بودند، ولی کاملاً عملی نشده بود را به انجام رسانید. در واقع تا سال ۱۳۲۰، رضاشاه نظام جدیدی بنیاد نهاده بود (آبراهامیان، ۱۳۶۹: ۴۰۰).

غیردینی ساختن جامعه نیز در چندین جبهه آغاز شد. وظیفه‌ی دشوار نوسازی کامل وزارت عدلیه به داور حقوقدان تحصیلکرده سوئسی واگذار شده بود. وی حقوقدانان تحصیلکرده جدید را جایگزین قضات سستی کرد؛ ترجمه‌های تعدیل‌یافته‌ای از حقوق مدنی فرانسه و حقوق جزای ایتالیا که برخی از آن‌ها با قوانین شرع متعارض بود را به نظام حقوقی ایران وارد کرد و به مقررات شرعی مربوط به احوال شخصیه مانند ازدواج، طلاق و حضانت از اطفال و غیره را سر و سامان داد. داور، همچنین مشاغل سودآور ثبت اسناد را از علما گرفت و به وکلای غیر روحانی واگذار کرد؛ سلسله مراتبی از دادگاه‌های دولتی به شکل دادگاه‌های بخش، ناحیه و استان و یک دادگاه عالی ایجاد کرد و مهم‌تر از همه اینکه مسئولیت تشخیص شرعی یا عرفی بودن موارد حقوقی را به قضات دولتی واگذار کرد.

در راستای ایجاد سکولاریسم در ایران، رضاشاه حضور روحانیون را در مجلس بسیار کاهش داد؛ به طوری که شمار آنان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم، به ۶ نفر در مجلس دهم رسید. وی رسم قدیمی بست نشینی و تحصن در اماکن مقدس را از اهمیت انداخت. تظاهرات عمومی در عید قربان و زنجیرزنی در ماه محرم را غیر قانونی کرده و برای عزاداری در ماه محرم محدودیت قائل شد. علاوه بر این، رضاشاه مساجد اصلی اصفهان را به روی جهانگردان خارجی گشود و از صدور روایت به کسانی که خواهان زیارت مکه، مدینه، نجف و کربلا بودند جلوگیری کرد.

به دانشکده‌های پزشکی دستور داد که تعصب مسلمانان را در حرمت کالبدشکافی نادیده بگیرند و مهم‌تر از همه اینکه در سال ۱۳۱۸ دستور داد تا دولت همه‌ی املاک و زمین‌های وقفی را تصرف کند. در نتیجه روحانیون نه تنها در حوزه‌ی سیاست، بلکه در امور قضایی، اجتماعی و اقتصادی نیز نفوذ خود را از دست دادند. سفیر انگلیس که درباره‌ی پیامدهای این اصلاحات بسیار نگران بود، نوشته‌است: «شاه قدرت روحانیون را از بین می‌برد، اما این گفته‌ی ناپلئون را فراموش کرده که هدف مذهب، جلوگیری از کشتار اغنیا به دست فقراست. اکنون چیزی نیست که جای مذهب را بگیرد، جز ملی‌گرایی که شاید با مرگ شاه از بین برود و هرج و مرج به دنبال آورد (آبراهامیان، پیشین: ۴۲۰).

۱-۱. سکولاریسم نظری، اقتدارگرایی عملی

رضاشاه با کسب قدرت بلامنازع اصلاحات اجتماعی را آغاز کرد. اما اصلاحاتی که انجام داد هر چند قاعده‌مند نبود، ولی درصدد رهایی از نفوذ روحانیون، دسیسه بیگانگان، شورش عشایر و اختلافات قومی و از سوی دیگر دارای مؤسسات آموزشی به سبک اروپا، زنان متجدد و شاغل در خارج از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانجات دولتی، شبکه‌های ارتباطی، بانک‌های سرمایه‌گذار، و فروشگاه‌های زنجیره‌ای باشد. هدف بلند مدت او بازسازی ایران طبق تصویر او از غرب بود. وسیله وی برای نیل به این هدف نهایی، مذهب‌زدایی یا دنیانگری، برانداختن قبیله‌گرایی، ناسیونالیسم، توسعه آموزشی و سرمایه‌داری دولتی بود. مقارن با این ایام جنگ مذهب زدایانه در جبهه‌های زیادی جریان داشت. همزمان با تشکیل ساختار جدید دادگستری، داور حقوقدانان جدید که تحصیلکرده نظام آموزشی نوین و سکولار بودند را جایگزین قضات سابق با تعلیمات سستی کرد. متون قانونی مبتنی بر قوانین فرانسه و ایتالیا تصویب شد تا آنجا که حتی برخی از این قوانین با احکام قرآن در تضاد بود. در ادامه رضاشاه از حضور روحانیون در مجلس ملی به شدت کاست تا آنجا که تعداد آنان از بیست و چهار نفر در مجلس پنجم به شش نفر در مجلس دهم کاهش یافت (شجیعی، ۱۳۴۴: ۱۶۶-۱۹۷).

با تعمق دقیق در آنچه که تحت عنوان اصلاحات مذهبی رضاشاه با هدف سکولاریزاسیون ایران شاهد هستیم، بنظر می‌رسد رضاشاه پس از تشکیل دولت مرکزی، با حجم وسیعی از قدرت مطلقه بدون نظارت و محدودیت مواجه شد. در ادامه روحیه نظامی‌گری او بر دیکتاتور خیرخواه و مهین پرست غلبه کرد و روحیه استبداد طلبی او را در راستای حذف تمامی رقبا و قدرت‌های موازی تقویت نمود. در این میان حذف نهاد مذهب و متولیان آن به عنوان قدرتی که موازی با دولت، هدف مهم و اصلی رضاشاه در ایام استبداد شد. بر همین اساس می‌توان نتیجه گرفت آنچه در قالب اصلاحات مذهبی در ایران آغاز و پیگیری می‌شد، در ادامه درگیر روحیه استبدادی شاه شد و با اقتدارگرایی او درهم آمیخت.

۱-۲. سکولاریسم پهلوی حربه یا هدف

ویژگی اصلی تحولات ایران در عصر رضاشاه، مبتنی بر اعمال سیاست‌هایی در جهت نوسازی است. نوسازی در این دوران در قالب سکولاریسم صورت گرفت. این امر شامل تشکیل دادگاه‌های مدرن، قوانین مدنی جدید، نظام آموزشی نوین، تشکیل ارتش مدرن، کشف حجاب زنان و... بود. این

اقدامات نشان دهنده تلاش رضاشاه برای بازسازی ایران بر مبنای تصویری بود که از غرب در ذهن داشت. علی رغم تلاش‌های رضاشاه در توسعه و رشد اقتصادی، ساختار سیاسی حکومت رضاشاه همچنان سستی باقی ماند. جامعه فاقد نهادهای سیاسی دمکراتیک بود و مجلس ملی در آن نقش صوری داشت و احزاب و گروه‌ها در آن نقشی نداشتند و همچون دوران قاجاریه حکومت ایران حکومت شخصی بود. در بخش اجتماعی نیز علی رغم تلاش در جهت توسعه صنعتی، دگرگونی عمده‌ای در جامعه رخ نداد. در پایان این دوره بخش روستایی، عشایری بدون تغییر عمده ای ۷۷٪ جمعیت و بخش شهری ۲۳٪ از جمعیت را شامل می‌شدند.

جایگاه اندیشه شیعی، نادیده انگاشتن ویژگی‌های سستی و مذهبی جامعه ایران، درک نادرست از سکولاریسم در ایران را می‌توان از جمله عوامل ناکامی پروژه سکولاریزاسیون در ایران دانست. بر همین اساس در ادامه به مطالعه و تعمیق در این موارد می‌پردازیم.

۱-۲-۱. تاثیر اندیشه شیعی بر جامعه ایران در مواجهه با مظاهر سکولاریسم

نخستین تجربه حکومت در اسلام به حکومت اسلامی پیامبر در مدینه مربوط است. پس از دوران پیامبر بنا به اعتقاد شیعیان امر امامت و رهبری جامعه در امامان معصوم، که بر اساس حدیث جابر ۱۲ تن می‌باشند، متجلی می‌گردید. در حالی که بنا به عقیده اهل سنت امر خلافت و رهبری به خود مردمان واگذار گردیده بود. البته در مقام عمل امامت شیعه به جز در مدتی اندک هیچ‌گاه تحقق عینی نیافت. در ادامه اندیشمندان شیعه براین باور بودند که در عصر غیبت رهبری جامعه اسلامی به فقها واگذار گردیده است. شایان ذکر است که عالمان دینی در اصل ولایت فقیه هم عقیده‌اند، اما در گستره و شئون آن اختلاف دارند (نراقی، بی تا: ۱۸۵).

در تاریخ معاصر حاکمیت استبداد و حضور محسوس غربیان موجب اهمیت یافتن مباحث سیاسی در میان مسلمانان گردیده است (عنایت، ۱۳۶۱: ۴). این امر بدان معنی نیست که شیعیان در گذشته نسبت به مسائل سیاسی و سرنوشت خود بی تفاوت بودند، بلکه چنانچه مرحوم عنایت نیز اشاره می‌کند، مسائلی گوناگونی نظیر حضور غربی‌ها در جهان اسلام، مسئله انرژی و خطر سلطه بیگانگان موجب ذهنیت بیش از پیش سیاسی مسلمانان گردیده است. این بند درصدد بررسی ابعاد اندیشه سیاسی اسلام در تاریخ معاصر و به ویژه عصر رضاشاه می‌باشد.

از ویژگی‌ها بارز اندیشه سیاسی در تاریخ معاصر، تلاش در جهت احیای دین در عرصه اجتماعی است. به تعبیر هشام شرابی در تاریخ معاصر مهم‌ترین پرسش، پیوند میان ملت‌های مسلمان و راه‌های

تقویت وحدت و یگانگی میان آنان بوده است. در حالی که تجدد و امواج سکولاریسم فضای اجتماعی کشورهای اسلامی را فرا گرفته بود، جنبش‌های اصلاحی، با ظهور سید جمال و همزمان با وی مصلحانی در جهان اسلام نظیر شاه ولی‌الله در هند، سنوسی در لیبی و احمد مهدی در سودان، ضمن دعوت به اصلاح، بر بازگشت به اسلام تأکید کرده‌اند. مارسل بوازار حلقه مشترک جنبش‌های اسلامی در قرن حاضر را در طرد و انکار ارزش‌های مادی غرب و بازگشت به ارزش‌های اسلامی از طریق نوسازی نهادهای اجتماعی بر می‌شمرد. از دیدگاه شهید مطهری نیز خاستگاه اصلاح‌طلبی مبارزه با بدعت‌های اندیشه اسلامی است. وی تأکید می‌کند که هر مسلمانی بایستی اصلاح‌طلب و یا طرفدار آن باشد. وی اصلاح‌طلبی را شأن پیامبران دانسته است (مطهری، ۱۳۵۸: ۷۸).

رسوخ خرافه‌ها در اندیشه اسلامی یک عامل اساسی در جهت عقب‌ماندگی جهان اسلامی است چرا که سابقه تاریخی جهان اسلام نشانگر آن است که اسلام در سده‌های نخست در حالی که غرب در جاهلیت قرون وسطی به سر می‌برد، تمدنی عظیم را در سده چهارم و پنجم به وجود آورد. عبده نیز ضمن تأکید بر نقش خرافه‌ها در عقب‌ماندگی مسلمانان در تاریخ، به این پرسش که اگر اسلام دین عقلی و یگانگی است چرا مسلمانان دچار پراکندگی اند، ضمن ارائه تشبیهی به روشنگری می‌پردازد. وی مشکل جهان اسلام را به پزشکی تشبیه می‌کند که در گذشته دردهای دیگران را درمان می‌کرد، اما امروزه خود به مرضی دچار شده که از آغاز درمان آن را داشت، اما نمی‌خواهد از دارویی که در دسترس دارد شفا جوید، بلکه چشم به راه اجل و یا معجزه است (عنایت، ۱۳۶۱: ۱۱۹). کواکبی نیز استبداد را بزرگ‌ترین دشمن اسلام تلقی و عامل انحطاط را در تقلید کورکورانه، متروک شدن اجتهاد و تعقل دینی می‌داند و معتقد است مسلمانان به نهضتی نیازمندند که اسلام را به جایگاه اولیه خود بازگرداند.

عصر رضاشاه و چالش اندیشه دینی عملکرد و موضع‌گیری رژیم رضاشاه، مهم‌ترین عنصر برای تحلیل سیاست‌های فرهنگی آن رژیم به شمار می‌رود. تأمل در زوایای سیاست‌های رژیم، نشان‌دهنده برخورد با اندیشه اسلامی و در نهایت، سوق دادن جامعه به سوی بی‌دینی می‌باشد. رژیم در جهت نیل به این اهداف از سویی، اندیشه اسلامی را به چالش طلبیده و از سوی دیگر، در صدد جایگزینی ایدئولوژی جدیدی بر پایه سه محور ناسیونالیسم، غرب‌گرایی و شاه‌محوری بود.

۲-۲-۱. سیر تاریخی رابطه دولت و علما

در آغاز قرن شانزدهم که صفویه تشیع را به عنوان مذهب رسمی ایران برگزیدند، این مذهب رفعت یافت و نقطه عطفی در تاریخ آن پدید آمد. چنان که به نحو انتقال‌ناپذیری با ایران پیوند یافت و این

کشور به منزله زادبوم و دژ مذهب شیعه به شمار رفت. در نتیجه نظام‌های مذهبی شیعی‌گری به گونه‌ای بی‌سابقه رونق گرفت چنانچه یک هیات گسترش‌یابنده از عالمان شیعه استوارترین پایگاه رسمی را که تاریخ تا آن زمان در دسترس آنان گذاشته بود، بدست آوردند (الگار، ۱۳۹۶: ۳۲). با آغاز فعالیت حکومت قاجار میزان ارادت حاکمان این سلسله شیعه مذهب، تعیین‌کننده نوع و میزان ارتباط علما با نهاد سلطنت و شخص شاه بود. آقامحمدخان به دیانت شدید به کهنه‌پرستی متمایل بود (پاکروان، ۱۳۷۷: ۱۹۱). اما نکته قابل توجه در عصر قاجار روابط نه چندان نزدیک عباس‌میرزا و میرزا ابوالقاسم قائم مقام به عنوان نخستین تجددطلبان ایرانی است. که نشانگر عدم ارتباط نزدیک علما و نهاد مذهب از همان آغازین روزهای تجددخواهی در ایران است. در ادامه در حکومت محمدشاه روابط دولت با علما وارد مرحله‌ای تازه در قالب دشمنی و کشاکش گام نهاد. فتحعلی شاه هرچند به طرز نامعقول و ناموفق می‌خواست بین نیازهای دین‌داری و وظایف حکمران مستبد آشتی برقرار کند، محمدشاه تا حد زیادی از چنین کوشش‌هایی دست‌باز داشت. ماهیت بدعت‌آمیز اعتقادات مذهبی او و وزیرش حاجی میرزا آقاسی حتی موجب نشد که به انقیاد از یک مرجع تقلید، هرچند به طرز نظری، اعتراف کند (الگار، پیشین: ۱۷۵).

در حکومت طولانی ناصرالدین شاه به رغم ادامه ظاهری قدرت، گسترش همه‌عواملی که دوران آشوب و آشفتگی یعنی انقلاب مشروطیت را پدید آوردند، شاهد هستیم. بی‌شک علما و دشمنی آنان با دولت در شمار مهم‌ترین این عوامل بود و ماهیت قدرت و نفوذ آنان در سراسر این دوران تنوع و گسترش یافته بود. کوشش‌های متناوب به منظور غربی‌کردن جنبه‌های خاصی از دولت به ضرورت خط مرزی میان روحانیت و قدرت سلطنت را به نفع سلطنت در قلمروهای روحانیت به جلو راند.

در ایام صدرات میرزا آقاخان نوری جانشین امیرکبیر، کشمکش میان علما و دولت کاستی گرفت، دولت کوشید با پول نظر علما را جلب کند. در لحظاتی که درگیری ایران با قدرت‌های خارجی بیش از پیش آشکارا می‌شد حکومت به ظاهر مایل به جلب همکاری علما بود. البته چندی بعد ناصرالدین شاه با اقدامات اصلاح طلبانه خود، مخالفت علما را برانگیخت (الگار، پیشین: ۱۷۱-۲۰۲). اگرچه ناصرالدین شاه با کشتن امیرکبیر به برنامه‌نوسازی لطمه جدی زد، اما علاقه ادواری، ولی پیگیر به اصلاحات اجتماعی، آموزشی و حتی اداری داشت. در بخشی از اصلاحات انجام شده که ارتباط مستقیم با تحولات سکولار در ایران دارد، به حکام ایالات توصیه کرد علما را در سیاست دخالت

ندهند و در حوزه «دعا، نماز، امور شرعی و ربط با خدا» محدودشان کنند. همچنین به اقلیت‌های مذهبی اجازه فعالیت داد و جمعی از فارغ‌التحصیلان دارالفنون که نخستین مدرسه غیرمذهبی در ایران بود را به فرانسه فرستاد (آبراهامیان، همان: ۵۲). بر همین اساس و در راستای انجام این قبیل اقدامات از سوی ناصرالدین شاه در ادامه حکومت قاجار تا مشروطه نیز به همین ترتیب روابط دولت و علما هر روزه به سمت تیرگی می‌رفت.

آغاز ایام مشروطه‌خواهی و همراهی موقت علما با مشروطه‌طلبان دلیل موجه و مهمی برای مخالفت و شدت عمل بعدی علما با هرگونه تجددطلبی در ایران شد. مشروطه‌خواهی علما ناشی از مصلحت اندیشی روشنفکران در ارائه مفهوم مشروطیت به جهت عدم مخالفت مجتهدان با روند پیشرفت و ترقی بود. پیامد مشروطه‌خواهی برای علما شبیه آن چیزی نبود که انتظار داشتند، سرانجام پس از فتح تهران و استقرار حاکمیت سیاسی جدید، شیخ فضل‌الله نوری اعدام شد، بهبهانی از جانب عوامل حزب دموکرات ترور شد و اصل دوم متمم قانون اساسی به هیچ‌انگاشته شد و این سرخوردگی موج جدیدی از تیرگی در روابط روشنفکران و علما بوجود آورد (آجدانی، ۱۳۹۰: ۱۴۵).

این تجربه تلخ از تغییر و تحول به سبک اروپایی چالش‌ها و بحران‌های متعدد و مخالفت همیشگی علما در گذار تاریخ ایران با هرگونه تحول و ترقی را به همراه داشت. چالش و بحرانی که با کم‌آگاهی غالب علمای دینی و روحانیان مشروطه‌طلب از ماهیت و مفهوم واقعی مشروطیت و دموکراسی و نهادهای برآمده از آن و واکنش‌های روحانیان سنت‌گرای افراطی که ناتوان از درک مقتضیات جدید جامعه بودند، منجر به مخالفت با هرگونه اصلاحات و تجددطلبی در حیات تاریخی ایران شد.

۳-۲-۱. اقدامات رژیم پهلوی در اعمال سکولاریسم

الف) ستیز با سنت‌ها

مقابله با تحمیل سنت‌های مذهبی و اخذ تجدد از ویژگی‌های سکولاریسم به شمار می‌رود. از گذشته دور که عالمان دینی داعیه حاکمیت و اجرای احکام دینی را داشته‌اند، حکومت‌ها همواره نامشروع تلقی می‌شدند، اگر چه در عمل تاکتیک‌های گوناگونی در جهت تعامل با رژیم صورت می‌پذیرفت. در تاریخ معاصر کشاکش میان این دو به شکل‌گیری سه جریان فکری انجامید که هر یک درصدد مرجعیت دادن به یکی از منابع فکری یعنی ایران، اسلام و تجدد بودند. رضاشاه در این میان کوشید با اصالت و مرجعیت بخشیدن به تجدد، ناسیونالیسم را نیز به خدمت گرفته و سکولاریسم را در ایران

حکمرما کند. رضاشاه سنت‌های دینی را عامل عقب‌ماندگی می‌شمرد و راه حل را در اخذ فرهنگ غرب جست‌وجو می‌کرد. البته برآیند این امر اخذ ظواهر فرهنگ غرب و به تعبیر کاتوزیان، شبه مدرنیسم بود.

الگوی عملی رضاشاه ترکیه بود و حاج مخبرالسلطنه نیز اذعان می‌کرد که تمدن غربی دارای دو لایه ظاهری و واقعی است و رضاشاه در پی اخذ ظواهر فرهنگ غرب بود. رضاشاه که پیشرفت را در همسانی هر چه بیشتر با غرب می‌پنداشت، سعی کرد در سازمان‌های اداری و بوروکراسی حاکم تجدیدنظر نماید. وی در طول تاریخ حاکمیت تنها یک سفر به ترکیه داشت و در آنجا اعلام کرد که اشتراک دو کشور در مبارزه با دین و سنت‌ها است. او برای انجام مأموریتش در سال‌های نخست کوشید از راه عوام‌فریبی پله‌های قدرت را طی کند. از این رو، در مراسم سینه‌زنی و عزاداری شرکت جست، به دیدار عالمان دینی در قم شتافت، در نامه‌ای به وزارت معارف در سال ۱۳۰۳ بر حفظ شئون دینی و اجرای شریعت تأکید کرد و در هنگام مخالفت علما با جمهوری‌خواهی با آنان همگام شد و در سال‌های نخست سلطنت، خود را مقلد شیخ عبدالکریم حایری قلمداد کرد. اما پس از محکم شدن پایه‌های حکومتش سکولاریسم را اجرا و اعمال کرد (نوروزی، ۱۳۸۳: ۷۹).

ب) تاسیس نهادهای نوین

نظام نوین آموزشی: ایجاد نظام جدید آموزشی که متأثر از فرهنگ غرب می‌باشد، تحولی عمده در تاریخ معاصر به شمار می‌رود. این امر موجب شد به موازات نظام آموزشی سنتی، دستگاه مهمی در عرصه فرهنگ شکل گیرد که بعدها در تحولات سیاسی و اجتماعی همواره در کنار حوزه‌های علمیه نقش اساسی ایفا کند. پیشینه نظام آموزشی جدید به عصر قاجارها باز می‌گردد؛ یعنی زمانی که پس از شکست‌های ایران در جنگ ایران و روس، مسئله اعزام محصل به خارج مطرح گردید. بعدها در سال ۱۲۹۰ ش. نخستین قانون مدون در زمینه اعزام محصل به تصویب رسید و در پی آن در سال ۱۳۰۷ و دوران حاکمیت رضاشاه، قانونی به تصویب رسید که به موجب آن به مدت شش سال و هر سال صد نفر به خارج اعزام شدند. مجموعه این ۶۰۰ نفر نقش مهمی در فضای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایفا کردند.

علاوه بر آن، در عصر قاجارها میسیونرهای مذهبی برای ایجاد مدارس تلاش کردند، هر چند این اقدامات چندان قرین توفیق نبود اما نظام آموزشی به شکل گسترده در زمان رضاشاه شکل گرفت. از منظر رضاشاه تکیه‌گاه مهم رژیم نخبگان، افسران و امرای ارتش همه به نوعی فراورده نظام آموزشی

غرب بودند و از این رو، امیدوار بود با ایجاد مدارس، نظام پهلوی نهادینه شده و افرادی ترتیب شوند که در نظام مدیریتی رژیم پهلوی به کار گرفته شوند، هرچند رژیم در این اقدام توفیق نیافت و نظام آموزشی جدید به میدانی برای رویارویی با رژیم تبدیل گردید و از همان سال‌های نخست با نفوذ چهره‌های دینی این هدف رژیم تحقق نیافت.

نظام قضایی نوین: نظام قضایی عرصه برخورد دو اندیشه دینی و سکولار در عصر رضاشاه بود. عالمان دینی بر اساس رویکرد دینی سعی در حل و فصل منازعات قضایی بر اساس شریعت اسلامی داشتند. در حالی که رژیم با هدف تضعیف موقعیت عالمان دینی و در نهایت، نهادینه ساختن دین در محدوده شئون فردی، مصمم بود نظام حقوقی غرب را به جای محکمه‌های شرعی قرار دهد. در این راستا برخی قوانین نیز به سبک نظام حقوقی غرب تنظیم شدند. در سال ۱۳۰۴ قوانین تجاری و جزایی تصویب شد و در سال ۱۳۰۵ قوانین مدنی مورد تصویب مجلس قرار گرفت. قوانین جاری در کشورهای فرانسه، بلژیک، سوئیس و ایتالیا مهم‌ترین منبع قوانین جدید بود و در سال ۱۹۲۷ وزارتخانه‌ای به نام «وزارت عدلیه» تأسیس گردید و علی‌اکبر داور، که فارغ‌التحصیل ژنو بود، متصدی تربیت قاضیان جدید گشت (رحیمی کلاریجانی، ۱۳۸۸: ۸۹).

طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ مجموعه قوانین متعددی بر پایه الگوی فرانسه به تصویب رسید که از قوانین اسلامی مایه نگرفته بود، این امر مخالفت برخی رهبران دینی را به همراه داشت. در سال ۱۳۱۳ قانون موقوفات در جهت کاهش نفوذ رهبران دینی وضع و اجرا گردید؛ چرا که تصدی موقوفات، که پیش از این برعهده عالمان دینی بود، به دولت واگذار می‌گردید. نتیجه آن که، این تحولات موجب شد در سال‌های پایانی حکومت رضاشاه ۷۲٪ وزرای دادگستری دارای تحصیلات جدید باشند.

پ) ایجاد فرهنگستان

با توجه به مسئله ناسیونالیسم که یکی از پایه‌های مهم ایدئولوژیک رژیم به شمار می‌رود، هدف از ایجاد فرهنگستان «حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی» اعلام شد. اما هدف واقعی تلاش رژیم در انقطاع فرهنگی بود؛ امری که در ترکیه به انجام رسید و هم‌اینک نسل‌های جدید آن کشور از موارد گذشته خود که با الفبای لاتین نیست، بیگانه‌اند. مخبرالسلطنه در خاطراتش می‌گوید: «این فکر که به واسطه اسلام ایران تحت الشعاع عرب واقع شده‌است و باید رخنه به اسلام کرد و ترک لغات عربی را گفت، فرهنگستان را لون دیگر داد... با این تشویش خیال تدریس شرعیات و قرآن در مدارس ممنوع گردید» (هدایت، ۱۳۹۹: ۲۵۴).

پیش از این در عصر قاجاریه آخوندزاده از پیشگامان تغییر الفبا بوده است. وی هدف این امر را رهایی از قید و بندهای دینی اعلام داشت. این امر گویای آن بود که جریان تجدد و سکولاریسم در ایران از گذشته در پی اعمال این مسئله بوده است. مثلاً ملکم‌خان نیز پیش از این مدعی شده است که «جهل مسلمانان و جدایی آن‌ها از ترقیات امروزه به علت نقص الفبا است و عدم وجود حقوق و آزادی‌های مردم، فقدان امنیت برای جان، شرف و اموال ناشی از نقص الفبا است، عدم ایجاد راه‌های شوسه، زیادی خشونت و تجاوز و کمبود عدالت و انصاف، همه این‌ها به علت نقص الفبا است.» به هر حال، در کابینه دوم فروغی در سال ۱۳۱۴ انجمنی به نام فرهنگستان شکل گرفت که هدفش پیراستن زبان فارسی از عربی و تغییر الفبا بود. این اقدام در ایران هیچ‌گاه به نتیجه نرسید.

۲. سکولاریسم پهلوی به مثابه یک نظام فکری - فرهنگی یا نظام ایدئولوژیک

۲-۱. نقش سکولاریسم در فرهنگ جامعه ایرانی

سیاست‌های فرهنگی رضاشاه حول محور ناسیونالیسم، باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی می‌گشت، از جمله اقدامات رضاشاه بنیان‌گذاری فرهنگستان زبان فارسی، بازسازی آثار باستانی و بناهای تاریخی که به زعم شاه سیمای درخشان تمدن پرشکوه ایران باستان بودند و برگزاری جشن هزاره فردوسی بود. از دیگر سیاست‌های فرهنگی رضاشاه، تجددگرایی و مذهب‌زدایی بود که این دو کنار هم و در یک کارکرد تعاملی نسبت به هم در سراسر دوره رضاشاه بروز داشته‌است. ریشه‌دار بودن اندیشه‌های دینی مانع بزرگی در برابر سیاست مذهب‌زدایی تجددگرایانه به شمار می‌رفت و از این رو، دولت‌مردان رژیم پادشاهی او از راه رواج سکولاریسم و تغییر نمادهای دینی و سنت‌ها پیکار خود را بر سر تحجر مذهبی آغاز کردند.

رضاشاه برای اینکه فرهنگ غربی را وارد کشور کند مخالفت با روحانیت را آغاز کرد و این قشر از جامعه را در تنگنا قرارداد و هتک حرمت علما را با کشف حجاب و اعزام همسر خود به قم و حرم حضرت معصومه که اعتراض علما و دینداران را در پی داشت، شروع کرد و رضاخان جواب معترضین را با چکمه و لگد و تبعید از قم داد (مدنی، بی‌تا: ۱۰۰). نفوذ روحانیان در امور اجتماعی و سیاسی کشور به سختی محدود گردید و در پی انجام اصلاحات قضائی، روحانیون به طور کلی از حق قضاوت محروم شدند. در زمینه آموزش و پرورش همگانی حضور روحانیت بکلی از میان رفت (جمعی از مستشرقین، ۱۳۵۹: ۳۹۸).

در سال‌های ابتدای سلطنت رضاشاه در ایران بطور کلی ۵۰ مدرسه خارجی از جمله ۲۵ مدرسه

وابسته به مسیونرهای مذهبی آمریکا در ایران کار می‌کرد و در سال ۱۳۰۸ ش دانشگاه تهران بنیانگذاری شد و در سال ۱۳۱۲ ش در تمام ایران ۴۲۰۰ دانشجو تحصیل می‌کرد و چند صد دانشجوی ایرانی برای تحصیل به خارج اعزام شدند. بطور کلی شمار مراکز آموزشی در ایران بسیار کم و ناکافی بود. هزینه آموزش عمومی روی هم رفته به ۴٪ بودجه کل کشور می‌رسید. در مدرسه‌ها به میزان چشم‌گیری فرزند مالکان بورژواها و کارمندان دولت تحصیل می‌کردند. قشرهای زحمتکش مردم (دهقانان کارگران، پیشه‌وران) به طور کلی از امکان تحصیل فرزندان خود محروم بودند و در کل، شمار با سوادان کشور بسیار کم بود (روحانی، ۱۳۷۰: ۹۷).

مدارس مختلط دختران و پسران در این دوره تأسیس گردید رضاشاه با کشف حجاب ادعای برابری حقوق زنان با مردان را مطرح می‌کرد و به آنان به اصطلاح آزادی می‌داد. در حالی که زنان کارگر در شرایط مساوی کار با مردان همکارشان از مزد کمتری برخوردار بودند. از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند. چندین دانش‌سرا در چند شهر بزرگ دایر شد که مختص به موسیقی، دبستان و دبیرستان نظام بودند. آموزشگاه شهربانی، دانشکده کشاورزی، هنرستان نسوان، مدرسه پست و تلگراف و آموزشگاه‌هایی که در سال‌های آخر سلطنت رضا شاه تشکیل شدند و جمعیت در حال تحصیل به ۵۰ هزار نفر در ۷۵۰ آموزشگاه می‌رسید (سلامی، ۱۳۵۰: ۱۶۵).

۲-۲. فرهنگ سکولار، ایدئولوژی سکولار

فرهنگ سکولار در دوره پهلوی اول در ایران ترویج و تبلیغ می‌شد، فرهنگی بیگانه با آداب و رسوم و اعتقادات مذهبی و ملی ایرانیان بود. تلاش رضاشاه برای کاهش نفوذ طبقه روحانیت در بخش‌های گوناگون ایران، موضوعی است که با مطالعه اسناد تاریخی دوره پهلوی نمایان است وی به تقلید از فرهنگ غرب، قشر روحانیت و به‌طور کلی، دین را مانع پیشرفت و ترقی می‌دانست؛ دین اسلام تأثیر بزرگی بر جنبه‌های مختلف زندگی مردم داشت و رهبران مذهبی به مقابله پرداختند. او حاضر نبود به روحانیون اجازه دهد که در امور سیاسی دخالت کنند و به گفته برخی افراد، باور داشت که ایران باید مانند ترکیه لاییک باشد؛ وی برای غیرمذهبی ساختن جامعه ایران، کارهای گسترده‌ای را در چند جبهه آغاز کرد (حکیم الهی، ۱۳۵۰: ۲۷۹).

البته در این ایام روحانیون همه منابع خود را از دست نداده بودند و وقف، خمس و کمک‌های مالی مؤمنان را در اختیار داشتند و در نتیجه، نهادهای شیعی مثل مدارس علمیه به کار خود ادامه دادند. رضاشاه شخصاً مرگزار از اسلام خارج نشد و بر خلاف آتاتورک، نمادهای اسلامی مهم مثل اذان و

نماز به زبان عربی را حفظ کرد. روحانیان به‌طور کلی تلاش می‌کردند که از درگیری مستقیم با دولت نوین دوری کنند و این باعث پرورش حس انتقام در آن‌ها گردید. افزون بر این، آنان بر دین خود اصلاحاتی اعمال کردند تا آن را چون راه‌حلی برای مقابله با اقتدارگرایی شاه پهلوی، به روشن‌فکران عرضه کنند (مصور رحمانی، ۱۳۶۶: ۴۰۱).

۳. فرجام رویای دین‌زدایی پهلوی اول

۳-۱. برنامه‌های سیاسی جدایی دو نهاد دین و دولت

جدایی نهاد دین و دولت نوعی نگرش سیاسی و مدنی است. بر طبق این نگرش، دین و دولت بایستی جدای از یکدیگر بوده و در امور یکدیگر دخالت نورزند. با تحقق این نوع جدایی، دین به حوزه امر خصوصی تعلق گرفته و حوزه امر عمومی را تماماً به دولت واگذار می‌نماید. این مفهوم با سکولاریسم تفاوت‌هایی دارد. در توجیه یا رد این نظریه تاکنون کتب و مقالات بسیاری به رشته تحریر درآمده است. برخی آن را موجب شیوع یافتن درگیری و خصومت میان مذهب و قانون دانسته‌اند، یا اینکه نتایج هراس‌انگیز و احتمالی مانند؛ دخالت کردن نیروهای انتظامی در امور جامعه به نام مذهب را ثمره این درگیری برشمرده‌اند.

در دوران پهلوی رابطه افقی طبقات و دولت به رابطه عمودی تغییر پیدا نمود. دولت با دستیابی به منابع مستقل از جامعه سعی در طبقه‌سازی و تحرکات طبقاتی نمود و بر آن شد تا برای خود پایگاه اجتماعی قدرتمندی به وجود آورد. دولت رضاشاه سعی در کنار زدن طبقات با نفوذ مذهبی و تاریخی با تأکید بر برنامه‌های توسعه نمود. این سیاست‌ها در کنار اینکه برای برخی از طبقات فرصت و موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی تازه‌ای به وجود آورد فرصت و موقعیت طبقات سستی ایران را محدود نمود.

از دوران مشروطه روحانیون دو دسته شدند. دسته اول عده‌ای بودند نظیر میرزای نایینی و آخوند خراسانی و چند روحانی دیگر، ایشان معتقد بودند که نباید دین، قدرت اجرایی سیاسی داشته باشد. دسته دوم روحانیونی بودند که خواهان سهیم شدن در قدرت بودند. از جمله: سید حسن مدرس و سید محمد کاظم یزدی، رفته رفته که به دوران رضا شاه می‌رسیم دست روحانیون از مراکز قدرت قطع می‌شود در این دوره رضاشاه دست به اصلاحات فرهنگی زد. او که خود را میراث‌دار ایران باستان می‌دانست و در این راه مشاورانی همچون فروغی و محمد تدین و عبدالحسین تیمورتاش داشت، معتقد بر این بود که مذهب و خرافات ناشی از آن باعث عقب افتادگی ایران در تمامی

عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی شده‌است. از همان شروع کار دست به مذهب زدایی در تمامی کشور زد از یک طرف ملتی با سنت‌های عجین شده و طرف دیگر حکومتی که می‌خواست کشور را با زور به جلو ببرد. اگرچه او توانست مراکز مهمی را که تا آن روز در دست روحانیت بود از چنگ آنان در بیاورد. مراکزی مثل آموزش و پرورش و قوه قضاییه که مبانی اسلام در گروه این دو بود (شرابی، ۱۳۷۲: ۳۱).

دولت رضاشاه، اعمال نفوذ بر نهاد مذهب را در دستور کار قرارداد. این درحالیست که وی می‌بایست به عنوان یک حاکم سکولار عدم دخالت دولت در امور مذهبی را تضمین و بر اصل آزادی مذهبی پایبند باشد. اما چنانچه در ادامه شاهدیم، آغاز ایام استبداد سیاسی رضاشاه در مغایرت تمام با مدل یک دولت بی‌طرف سکولار بوده‌است.

۳-۳. استبداد رضاشاهی؛ ویرانگر رویای تجدید و سکولاریسم در ایران

در این بخش و در خصوص تاثیر استبداد رضاشاهی بر از بین رفتن ماحصل تلاش‌های خود در پروژه سکولاریزاسیون ایران، مشخصا به بحث سانسور و ایجاد فضای خفقان در مطبوعات، به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حفظ و حمایت از آزادی‌ها، علی‌الخصوص آزادی مذهبی، رسانه و مطبوعات می‌پردازیم. بررسی میزان رعایت آزادی این ابزار، معیاری جهت دستیابی به میزان مدرن‌شدگی و سکولارشدگی یک جامعه است. در نقطه مقابل میزان سرکوب و خفقان نسبت به این ابزار قدرتمند بیانگر میزان استبداد حاکم در جامعه و عدم پایبندی به اصول اولیه مدرنیته و سکولاریسم است.

به جرات می‌توان گفت با کودتای رضاخان فصل تازه‌ای از دوران سیاه سرکوب آغاز شد که تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه یافت. در این دوره، سایه‌ی ارباب و وحشت رضاخانی نه تنها بر دستگاه سیاسی - نظامی که در حوزه‌ی اندیشه نیز سنگینی می‌کرد. زمانی که رضاخان در تلاش بود تا ضمن سلطه و کنترل کامل بر فرهنگ و سنن جامعه آن را به گونه‌ای دلخواه شکل دهد، با بسط مبانی تئوریک و قلمرو علمی مدرنیته، ایمان و معنویت مردم را به چالشی نابرابر فراخواند. این سلسله اقدامات، از کشف حجاب تا مجالس خطابه و عزاداری را در بر می‌گرفت. به علاوه، از آنجا که در پی واکنش‌های مطبوعات، قدرت این نهاد برای رضاخان معلوم شده بود، کوشید تا این رسانه را به عنوان ابزار تبلیغ و تحکیم دولت استبدادی درآورد. از این رو، آن دسته از مطبوعات که در راستای رسالت خویش با نقادی هیئت حاکمه، نقش تاریخی خود را رقم می‌زدند، مشمول سانسور و توقیف شدند.

البته روند سانسور از دوران وزارت جنگ آغاز و تدریجاً به موازات رشد قدرتش شدیدتر گردید، به طوری که در ایام سلطنت، مطبوعات مطلقاً یک سویه، جهت‌دار، و دولتی بودند و فضای تک‌صدایی بر مطبوعات کشور حاکم بود. اگر با سیری کوتاه مطبوعات این دوره را مورد مذاقه قرار دهیم، خواهیم دید که دوره‌ی وزارت جنگ، دوره‌ی نخست‌وزیری و دوره‌ی سلطنت رضاخان هر کدام به مثابه حلقه‌ای از فرآیند سانسور مطلق به عنوان مهم‌ترین رکن استبداد رضاشاهی قلمداد می‌شود که به اختصار به آن‌ها می‌پردازیم.

۱-۳-۳. دوره‌ی وزارت جنگ

آن‌گاه که در شب ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ (۱۲۹۹ شمسی) کودتای سوم اسفند صورت گرفت، ایران و به تبع آن مطبوعات، وارد عهد جدیدی گردیدند. در این برهه سیدضیاء عضو مؤثر سیاسی کودتا که تا سال‌های قبل، برای آزادی مطبوعات مبارزه می‌کرد! - به مدد این پیش‌آمد، به نخست‌وزیری رسید. او بر خلاف رویه‌ی قبلی و یا شاید تحت تأثیر رضاخان، دستور توقیف جراید را صادر کرد و نیز عده زیادی از روزنامه‌نگاران را به بند کشید. به طوری که جز روزنامه‌ی ایران، روزنامه‌ی دیگری انتشار نیافت. مدیر این روزنامه می‌نویسد: «حکومت کودتا در یکی، دو روز، همه سرجنابان را دستگیر کرد... پس معلوم شد که این حرکت یک حرکت حزبی و مرامی و مسلکی نبوده است، بلکه مراد آن بود که در ایران سرجنابانی که بتواند حرف خودش را بزند، یا لایحه‌ای بنویسد باقی نماند. قرار بود مؤسس کودتا همه جراید را ببندد و تنها روزنامه ایران را که مدیرش من بودم باقی بگذارد و ماهی هزار تومان به روزنامه کمک کند و من و ایشان دست به دست یکدیگر بدهیم. این پیشنهاد روز قبل از نشر بیان نامه آقای سیدضیاء‌الدین و تشکیل دولت از طرف خود ایشان... به من شد و من به دلایلی نپذیرفتم» (ذاکر حسین، ۱۳۷۰: ۴۵).

در این میان با نخست‌وزیری سیدضیاء، رضاخان نیز که مقام وزارت جنگ را احراز کرده بود، برنامه‌اش را با هوشیاری کامل به پیش می‌راند. او خوب می‌دانست که روزنامه‌نگاری و مطبوعات مهم‌ترین و بلکه مشخص‌ترین وسیله‌ی نفوذ و تحصیل قدرت سیاسی در ایران آن روز محسوب می‌شد، لذا برای رسیدن به جایگاه مورد نظر، نگاه خویش را به این زاویه معطوف کرد. بدین ترتیب، نخستین برخورد میان رضاخان و اهالی مطبوعات در اولین سالگرد کودتای ۱۲۹۹، هنگامی رخ داد که شماری از روزنامه‌ها به انتقاد از کودتا و دست‌اندرکاران آن پرداختند. این موضع‌گیری مطبوعات، شدیداً وزیر جنگ را برآشفته تا آن جا که در سوم اسفند ۱۳۰۰ اعلامیه‌ای منتشر کرد و خود را

مسبب اصلی کودتا خواند و صریحاً به روزنامه‌نگاران هشدار داد که چنانچه روزنامه‌ای مطلبی را در این زمینه منتشر کند، مدیر و نویسنده‌ی آن را مجازات خواهد کرد.

در پی انتشار این اعلامیه، مطالبی در مطبوعات کشور از جمله روزنامه‌ی نجات ایران در رد اولتیماتوم نگاشته شد، و همین کار باعث شد که بار دیگر، سردار سپه در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۰۰ ابلاغیه‌ی شدیدالحنی صادر نماید و در آن تهدید کند که بعدها قلم مخالفین را می‌شکنم و زبان می‌برم. هر چند پس از این اقدام، حکومت نظامی عرصه را بر اهل قلم تنگ و تاریک ساخت با وجود این، گروهی از روزنامه‌نگاران بی‌باک، نه تنها خاموش نشستند بلکه اقدامات سرکوب‌گرایانه‌ی سردار سپه را مورد اعتراض قرار دادند. اما از آنجایی که آن‌ها فاقد هرگونه امنیت جانی بودند، به ناچار به همراه عده‌ی دیگری از آزادی‌خواهان و متقدین سردار سپه، در سفارت روس متحصن شده، علیه وی شروع به فعالیت نمودند. این تحصن اگر چه به بار نشست، لیکن رضاخان را نسبت به تأثیر و نفوذ مطبوعات هوشیار کرد. از آن به بعد او کوشید به نحوی از انحاء - خصوصاً با توسل به تهدید و تطمیع تعدادی از مدیران جراید را به سوی خود جلب نموده، آنگاه به مدد آن‌ها به قبضه قدرت پردازد.

مداخلات فزاینده‌ی رضاخان در تمامی امور کشور، بار دیگر باعث شد تا مطبوعات، دوره‌ی اعتراضات جدیدی را علیه او شروع کنند. این واکنش سبب شد تا برخی از روزنامه‌نگاران از جمله فلسفی، مدیر حیات جاوید؛ حسین صبا، مدیر ستاره‌ی ایران؛ هاشم خان محیط، مدیر روزنامه‌ی وطن مورد ضرب و شتم شدید قرار گیرند (ذاکر، پیشین، ص ۵۵). به دنبال این اعمال غیر قانونی، آیت‌الله مدرس طی سخنانی قلمرو و اختیارات مجلس را در خصوص عزل پادشاه، رئیس‌الوزرا، و وزیر جنگ ترسیم نمود. نطق شجاعانه‌ی مرحوم مدرس، دگر بار قوتی تازه به دست‌اندرکاران مطبوعات داد؛ به طوری که موج تهاجمات مطبوعات مخالف، علیه رضاخان به راه افتاد و این تهاجمات به حدی بود که سردار سپه را وادار به استعفا کرد.

۲-۳-۳. دوره‌ی نخست‌وزیری

رضاخان در دوره‌ی نخست‌وزیری نیز همچون گذشته از مطبوعات استفاده‌ی ابزاری می‌نمود. او به واقع دریافته بود که روزنامه مهم‌ترین وسیله‌ای است که می‌تواند موجبات شکست یا پیروزی را فراهم سازد. از این رو، به انحاء مختلف می‌کوشید تا تمامی جراید را با خود هم‌صدا سازد. او طبق عادت همیشگی از طریق مطبوعات فرمایشی و وابسته به خود، موج گسترده‌ای از تبلیغات جهت‌دار را علیه احمدشاه آغاز کرد و وانمود ساخت که مردم خواهان جمهوری هستند، اما هوشیاری مدرس،

بار دیگر خواب را از چشم رضاخان ریود. مدرس با بسیج اقلیت در داخل مجلس و مردم و روحانیون در خارج، شروع به مقابله با جریان جمهوری رضاخانی کرد. این مخالفت باعث شد تا جراید همچون گذشته به دو دسته تقسیم شدند: یک گروه آن‌ها که از ترس زور، طرفدار سردار سپه و جمهوری قلابی او بودند، و دسته‌ی دیگر با اقلیت مجلس و مرحوم مدرس در مبارزه علیه جمهوری، متفق بودند.

در مجموع در این دوره با توجه به نقش و کارکرد فزاینده‌ی وسائل ارتباط اجتماعی، به ویژه مطبوعات در این دوره و درک و فهم این مهم از سوی رضاخان - که همواره کانون تهدیدی برای او به شمار می‌آمد، باعث شد که به دستور نخست‌وزیر، تمامی جراید اقلیت به محاق توقیف افتد و بار دیگر، حلقه‌ی تنگ‌تری از سانسور پدید آمد.

۳-۳-۳. دوره‌ی سلطنت

با آغاز سلطنت رضاشاه در سال ۱۳۰۴ (ه‌ش) حلقه‌ی نهایی سانسور مطبوعات کامل شد و استبداد قبل از مشروطه، به نوعی شدیدتر، در جامعه حکمفرما شد. در آن هنگام هیچ روزنامه‌ای جرأت نداشت علیه حکومت کوچکترین انتقادی داشته باشد؛ به طوری که می‌توان گفت، حتی به کار بردن واژه‌ی کارگر در مطبوعات جرم تلقی می‌شد؛ چه آن که به تعبیر حاکمیت، کارگر وسیله تبلیغ کمونیسم بود. بنابراین، تنها روزنامه‌هایی چاپ و منتشر می‌شدند که توجیه‌گر نیات و اهداف حکومت بودند. در این مقطع، هر چند اثری از مطبوعات مخالف یافت نمی‌شد، لیکن حساسیت رضاشاه نیز نسبت به مندرجات و مطالب روزنامه‌ها فزونی یافت و پایه‌های قدرتش محکم شد. به همین منظور نیز وظیفه‌ی نظارت بر امور مطبوعاتی به شهربانی واگذار گردید.

رویکرد رضاشاه نسبت به مطبوعات تنها بخشی از استبداد حاکم از سوی وی بود. رخنه استبداد در عملکرد رضاشاه از جمله عواملی بود که منجر به نابودی رویای تجدد و سکولاریسم او شد. چراکه مداخله مستبدانه در امور دینی مخالف روح بی‌طرفی، تضمین آزادی مذهبی و تکثرگرایی سکولاریسم است (سلامی، پیشین: ۵۹)

نتیجه‌گیری

از مجموع پژوهش حاضر مطالب ذیل قابل استنتاج است:

۱. رضاشاه بیش از آنکه درصدد استقرار سکولاریسم در تمام لایه‌ها و سطوح ایران باشد، به دنبال تثبیت اقتدارگرایی از طریق حذف قدرت موازی در نهاد روحانیت و در سطوح پایین‌تر حذف خرافه‌پرستی و زدودن سنت‌ها بود. تجددطلبان ایرانی و شخص رضاشاه بنام مدرنیزاسیون به دنبال حذف سنت‌ها و ریشه‌ها بودند. و این امر بیانگر آن است که بخشی از بحران تجددطلبی در ایران به فهم همین مفاهیم ابتدایی که لازمه تحقق تجدد است، تعلق دارد.
۲. بیشتر نوآوری‌هایی که در سده‌های گذشته، دغدغه اصلاح‌گرانی مثل عباس‌میرزا، امیرکبیر، سپهسالار و روشنفکران انقلاب مشروطه بوده توسط شخص رضاشاه به عرصه عمل رسید. اصلاحات اجتماعی رضاشاه هرچند نامنظم و بدون برنامه مدون بود، اما نشان از علاقه او به سرپلندی ایران دارد.
۳. رضاشاه پس از تشکیل دولت مرکزی و استقرار پایه‌های نظام سیاسی خود که به زحمت فراوان بدست آورده بود. پیرو مخالفت با جمهوری‌خواهی با حجم وسیعی از قدرت مطلقه بدون نظارت و محدودیت که تماماً خود بدست آورده بود، مواجه شد. در ادامه روحیه نظامی‌گری او بر دیکتاتور خیرخواه و میهن پرست غلبه کرد و روحیه استبدادطلبی او در راستای حذف تمامی رقبا و قدرت‌های موازی تقویت نمود و در این میان حذف نهاد مذهب و متولیان آن به عنوان قدرتی که موازی با دولت در ساختار سیاسی ایران ریشه دوانده بود، هدف مهم و اصلی رضاشاه در ایام استبداد او شد.
۴. آنچه در ایران شکل گرفت بیش از آنکه مدرنیسم و سکولاریسم باشد، تقلید از مدرنیته و سکولاریسم بود. غالب پیشگامان تجدد طلب در رویکرد خود به تجدد غربی، دل‌بستگی فراوانی برای اخذ پیشرفت و ترقی نشان دادند. اما نتوانستند به کانون‌های فکری و سازنده‌ی آن پیشرفت‌ها راه یابند. بنابراین به‌جای یادگیری راه تولید تجدد، به مصرف محصولات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب بسنده کردند. افراط در شیفتگی غالب پیشگامان تجددطلبی در عصر قاجاریه و مشروطیت و بعدها در پهلوی اول، فرصت شناخت نقادانه و خلاقیت فکری را از آنان سلب کرد.
۵. شاید در نگاه نخست به‌نظر برسد رضاشاه به‌دنبال سکولار کردن فرهنگ ایرانی بوده اما اقداماتی که انجام می‌شد، بیشتر با هدف حذف دین و تسلط ایدئولوژی مدنظر حکومت بود. همین مسئله منجر به ایجاد تقابل میان ایدئولوژی مذهبی و ایدئولوژی سکولار توسط دولت میان جامعه شکل گرفت.

۶. علی رغم تلاش‌های رضاشاه در توسعه و رشد اقتصادی، ساختار سیاسی حکومت همچنان سستی باقی ماند. جامعه فاقد نهادهای سیاسی دمکراتیک بود. مجلس ملی در آن نقش صوری داشت و احزاب و گروه‌ها در آن نقشی نداشتند و همچون دوران قاجاریه حکومت ایران حکومت شخصی بود. در بخش اجتماعی نیز علی رغم تلاش در جهت توسعه صنعتی، دگرگونی عمده‌ای در جامعه رخ نداد. به همین دلیل تحول در ایران عصر پهلوی نوعی تغییر ظاهری و مقلدانه بود، و نه ایجاد تحولات زیربنایی مطابق اصول مسلم مدرنیته و سکولاریسم.

۷. مهم‌ترین علت ناکامی سکولاریسم در ایران در مقایسه با ترکیه ریشه در اندیشه شیعی نادیده‌انگاشتن ویژگی‌های سستی و مذهبی جامعه ایران، عدم توجه به خاستگاه مفاهیم غربی، عدم آمادگی و پذیرش جامعه نسبت به حذف گسترده نهاد مذهب در ایران، عدم وجود بسترهای سیاسی، اجتماعی برای تحقق سکولاریزاسیون در ایران. در ادامه موانع مذکور، به رغم تجربه حاکمیت ۲۰ ساله رضاشاهی همزمان با جنگ جهانی دوم و موضع‌گیری رژیم پهلوی ایران با اشغال توسط متفقین مطرح شد و در عمل سیاست‌های اجرا شده از سوی رضاشاه با وقفه مواجه و بسیاری از آن‌ها دستخوش تغییر و تحول شد.

منابع

- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۹۹). روشنفکران ایرانی در عصر مشروطیت. تهران: نشر اختران.
- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۹۰). علما و انقلاب مشروطیت ایران. تهران: نشر اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱). اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)، تهران: نشر خارزمی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۶۹). ایران بین دو انقلاب. ترجمه: احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴). مردم در سیاست ایران، ترجمه: بهرنگ رجبی، تهران: نشر چشمه.
- ارگون، محمد (۱۳۹۹). سکولاریسم و دین، ترجمه: کیوان محدی و بیان راستگو، تهران: نشر نگاه معاصر.
- الگار، حامد (۱۳۹۶). دین و دولت در ایران، ترجمه: ابوالقاسم سری، مشهد: نشر توس.

انصاری، هوشنگ (۱۳۵۷). پژوهش در زندگانی رضاشاه کبیر، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.

انصاری، ع. فیلالی (۱۳۹۱). اسلام و لائسیته، ترجمه: امیر رضایی، تهران: نشر قصیده سرا.
بروس، استیو (۱۳۸۷). مدل سکولار شدن غربی، ترجمه: محمد مسعود سعیدی، تهران: نشر گام نو.
بشیریه، حسین (۱۳۹۷). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، ترجمه: علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.

پاکروان، امینه (۱۳۷۷). آغامحمدخان قاجار، ترجمه: جهانگیر افکاری، تهران: نشر جامی.
تقوی، محمدناصر (۱۳۶۱). جامعه شناسی غرب‌گرایی، تهران: نشر امیرکبیر.
جعفریان، رسول (۱۳۸۶). داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب، تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

جمعی از مستشرقین (۱۳۵۹). تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، تهران: نشر پوشیل.

حکیم الهی، نصرت الله (۱۳۵۰). در راه تمدن بزرگ، تهران: نشر چاپخانه اقبال.
رحیمی کلاریجانی، احمد رضا (۱۳۸۸). گفتمان روشنفکری و نقش آن در شکل‌گیری دولت مطلقه رضاشاه پهلوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
روحانی، فخر (۱۳۷۰). اهرم‌های سقوط شاه، تهران: نشر بلیغ.

سلامی، غلامرضا (۱۳۵۰). اسناد مطبوعات ایران، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
سروش، عبدالکریم (۱۳۸۱). سنت و سکولاریسم (گفتارهایی از عبدالکریم سروش و دیگران)، تهران: موسسه فرهنگی صراط.

شاکرین، حمیدرضا (۱۳۸۷). سکولاریسم، تهران: کانون اندیشه جوان.
شجیعی، زهرا (۱۳۴۴). نمایندگان مجلس شورای ملی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
شرابی، هشام. روشنفکران اسلام و غرب، ترجمه: عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات وزارت خارجه.

صفایی، ابراهیم (۱۳۵۹). رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران: نشر وزارت فرهنگ و هنر.
صلاح، مهدی (۱۳۸۴). کشف حجاب زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

- عنایت، حمید (۱۳۶۱). سیری در اندیشه سیاسی معاصر غرب، تهران: نشر خوارزمی.
- عنایت، حمید (۱۳۶۱). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نشر خوارزمی.
- عبدالرحیم، ذاکر حسین (۱۳۳۸). مطبوعات سیاسی در عصر مشروطیت، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۸۸). مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی، تهران: نشر ماهی.
- کسروی، احمد (۱۳۲۱). زندگانی من (ده سال زندگی در عدلیه)، تهران: نشر بنیاد.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۶). نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، تهران: نشر صدرا.
- مدنی، سید جلال‌الدین (بی‌تا). تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مصور رحمانی (۱۳۶۶). غلامرضا. کهنه سرباز، جلد ۱، تهران: نشر رسا.
- مخبر، عباس (۱۳۷۱). سلسله پهلوی به روایت کمبریج، تهران: نشر طرح نو.
- میر، ایرج (۱۳۹۹). رابطه دین و سیاست، تهران: نشر نی.
- ناعم، نیما. یعقوب‌زاده، امید (۱۳۹۶). موانع توسعه ایران، پردیس: نشر نقد فرهنگ.
- نراقی، ملااحمد (بی‌تا). عوائد الایام، قم: نشر بصیرتی.
- نوروزی، محمد جواد (۱۳۸۳). چالش اندیشه دینی و سکولار در عصر رضاشاه، ماهنامه معرفت، سال سیزدهم، شماره ۴.